

متن پرسش

با سلام خدمت استاد گرامی: ۱. پسری هستم ۲۷ ساله. چند بار فرصت ازدواج برایم پیش آمده اما هر بار به طریقی به مشکل بر می خورم. بسیار دلتنگ و دلگیر شده ام. چند شب پیش شهید حججی را در تلویویزیون دیدم که خطاب به پسرش می گفت من از تو و مادرت گذشتم به خاطر رضای خدا. با خودم فکر کردم که اصلاً ازدواج برای چه؟ که وابستگی جدید به این دنیا پیدا کنم؟ به جای این که از این دنیا دل بکنم وابسته تر بشم؟ تصور می کنم دچار تناقض شده ام. ازدواج در اسلام مستحب است و این قدر بهش تأکید شده، اما خود عامل دل بستگی بیشتر به دنیا است. آیا فقط به خاطر جلوگیری از گناهِش است که این قدر به آن تأکید شده؟ یعنی اگر کسی خوف گناه نداشت، آیا ازدواج می تواند در راستای سیر الی الله و ارتباط با حقایق هستی به او کمک کند؟ اگر می تواند چگونه؟ ۲. این ایام مشغول مطالعه کتاب ادب خیال، عقل و قلب هستم. با توجه به این که در ازدواج از نظر مسائل عاطفی و خیالی انسان دچار شعف می شود، آیا می توان این شعف را طوری به کار گرفت که به سوی محبوب واقعی منتقل شویم؟ آیا واقعا می توان عشق به یک انسان را -که قسمت عمده آن به خاطر ظاهر دلنشین طرف مقابل است - در طول عشق به خدا در خیال و عاطفه پروراند؟ چگونه چنین چیزی ممکن است؟ با تشکر

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱. در هر حال، ازدواج نوعی تعادل به بار می آورد چیزی که در کتاب «زن؛ آن گونه که باید باشد» در قسمت «ازدواج؛ تولدی دیگر» عرض شد. ۲. در این مورد بد نیست به جواب سؤال شماره ۲۵۰۶۲ سری بزنید. موفق باشید